

حکایت‌های
حکیمانه
از سراسر
جهان

گردآورنده: مارگارت سیلف

ترجمه و اضافات: فرهنگ رجایی



فهرست

۹.....	مقدمه مترجم.....
۱۳.....	مقدمه گردآورنده.....
۱۵.....	اول: سرنوشت.....
۳۷.....	دوم: گنجینه‌های زندگی.....
۵۳.....	سوم: پیروزی نیکی بر پلیدی.....
۷۳.....	چهارم: ارزش‌های ماندگار.....
۹۳.....	پنجم: هشدارها.....
۱۱۵.....	ششم: هنر صادق زیستن.....
۱۳۵.....	هفتم: صبر و پایداری.....
۱۴۹.....	هشتم: ایثار.....
۱۶۹.....	نهم: ارزش خلقت.....
۱۸۹.....	قدردانی و منابع.....

مقدمه مترجم

گاه محتوای بعضی کتاب‌ها به چشمه جوشان حکمت زلال و گوارا و نماد ارزش‌های ابدی تبدیل شده و سرنخ‌هایی برای هنر انسان‌ورزی به دست می‌دهند. به گمان من، کتاب حکایت‌های حکیمانه در زمره چنین آثاری است. شاید به این دلیل که این کتاب بصیرت‌هایی را شامل است که می‌توان عقل سلیم و یا حتی حکمت عامیانه خواند. حکایت‌های آن دربردارنده و القاکننده خرد ناب انسانی است که در همه سنت‌های بشری، صرف‌نظر از زبان، ملیت، دین و فرهنگ، تولید شده‌اند. به همین دلیل، وقتی برای اولین بار این کتاب را خواندم اصلاً تعجب نکردم که برخی از حکایت‌ها روایت‌هایی را به ذهن متبادر می‌کند که در دوران کودکی از زبان سالمندان فامیل در روستای زادگاهم شنیده بودم و یا بعداً در آثار بزرگانی چون سعدی و یا مولانا خوانده‌ام. نکته قابل توجه اینکه اکثر روایت‌کنندگان در روستای ما حتی سواد خواندن و نوشتن هم نداشتند، اما این حکمت‌ها را سینه‌به‌سینه نقل می‌کردند.

به یاد ندارم این کتاب حکمت‌آمیز و پربصیرت برای هنر انسان‌ورزی چگونه به دستم رسید. نکته ارزشمند اینکه حکایت‌ها در برهه‌ای از زندگی ام همدم دائمی‌ام شدند. بالاتر از آن، به دو دلیل آن‌ها را بسیار آموزنده، آرام‌بخش و توانمندساز یافتم. اول اینکه وقتی واقعه طبیعی اما در هر موقعیتی تکان‌دهنده از دست دادن مادرم و پس از چندی پدرم را تجربه کردم، بهشتی که زیر پای مادرم بود و آن را نزدیک خود می‌دیدم از من دور شد و دیواری که پدرم بین من و مرگ کشیده بود از میان برداشته شد، برای مدتی تاریکی زیادی اطرافم را گرفت. در آن دوران غم‌بار که کمابیش ادامه دارد، این حکایت‌ها برای کنار آمدن با این فقدان و معلق بودن در صحرای دار فانی، همدم و راهنمای مهم و عظیمی بودند. دوم اینکه در آن موقع ذهن و دلم به تألیف کتابی با عنوان *هنر انسان‌ورزی؛ مدنیت و تمدن‌سازی* (به زبان انگلیسی) که هنوز ادامه دارد و کتاب دیگری با عنوان *اندیشه و اندیشه‌ورزی* (انتشارات فرهنگ جاوید، ۱۳۹۸) مشغول بود و ظرافت‌های مندرج در

حکایت‌ها را حاوی سرنخ‌های مهمی برای فهم انسان‌ورزی، چه در عرصه خصوصی و فردی و چه در عرصه مدنی و جهان‌داری یافتیم. بصیرت‌های مندرج در حکایت‌های حکیمانه، خواننده را نه فقط به خودکاوی، خودشناسی و خودآگاهی دعوت می‌کند، بل در واقع سرنخ‌هایی برای الفت و آشنایی با خود و ورود به مقوله خلوت و مراقبه ارائه می‌کند؛ به زبان حضرت مولانا، این حکایت‌ها آمده‌اند تا ما را به خویشتن خویش ببرند: «آمده‌ام که تا به خود گوش‌کشان‌کشانمت - بی‌دل و بی‌خودت کنم در دل و جان نشانمت» (دیوان شمس: غزل ۳۲۲: بیت اول).

نکته جالب دیگر اینکه زبان و سبک و سیاق این حکایت‌ها برای فارسی‌زبانان ناآشنا نیست. در واقع، این مجموعه را به‌سادگی می‌توان در زمره امثال و حکم‌نویسی‌های شرقی و ایرانی دانست. می‌دانیم که قدیمی‌ترین و شاید پرآوازه‌ترین آن‌ها *داستان‌های بیدپای* است که هنر انسان‌ورزی و خردورزی‌های عمیقی را از زبان حیوانات، به‌ویژه دو قهرمان روایت، یعنی کلبله و دمنه، از دو سنت هندی و ایرانی-هندی ارائه می‌کند.^۱ در مجموعه پیش رو انواع خردورزی در گفت‌وگوی میان حیوانات، نباتات، اشیاء و یا در نتیجه گفت‌وگوی انسان با آن‌ها و یا بین خود انسان‌ها ارائه می‌شود. دیگر اینکه این حکایت‌ها از فرهنگ‌های متعدد می‌آیند، به همین دلیل پیام آن‌ها در واقع جهان‌شمول و واقعاً به تعبیر زیرعنوان کتاب، «از سراسر جهان» است.

حرف اصلی این حکایت‌ها ارائه بینش درست نسبت به مقولاتی در زندگی و انسان‌ورزی است که برخی از آن‌ها و براساس آن‌ها این حکایت‌ها گروه‌بندی شده است. در فهرست مشاهده می‌شود که این حکایت‌ها بینش درست در مقولات زیر را به نمایش می‌گذارند: سرنوشت؛ پیروزی نیکی بر پلیدی؛ ارزش‌های ماندگار؛ هشدارها؛ هنر صادق زیستن؛ صبر و پایداری؛ ایثار؛ و ارزش خلقت. در مجموع، حرف اصلی این است که قبل از کسب دانش، باید بینش درست داشت. مثلاً حکایت «نشانه‌های سپیده‌دم»، گفت‌وگوی خاخامی را با دانش‌آموزانش روایت می‌کند و از آن‌ها می‌پرسد «چگونه می‌توان فهمید که شب به پایان رسیده و روز در حال بالا آمدن است؟» دانشجویان در پاسخ، دانش خود را نشان می‌دهند؛ از جمله «وقتی بتوان یک حیوان را از دور دید و تشخیص داد که آیا گوسفند است یا سگ گله؛» یا «زمانی که بتوان از دور به یک

درخت میوه نگاه کرد و تشخیص داد که آیا درخت انجیر است یا هلو.» اما حکمتی که خاخام به دنبال آن است «بینش» درست است و نه «دانش» درست و به همین دلیل می‌فرماید: «شب موقعی به پایان رسیده، سپیده سر می‌زند که شما به صورت یک انسان غریبه نگاه کنید و دریابید که او برادر شماست. اگر شما حجاب غریبگی را برندارید پرده تاریکی شب همیشه بر شما مستولی خواهد ماند». دانش همان است که مولانا آن را «عقل مکسبی» می‌خواند که باید در مدرسه آموخت و ذهن را به آن عادت داد؛ «عقل دو عقل است اول مکسبی - که درآموزی چو در مکتب صبی» (مثنوی، چهارم: ۱۹۵۹).

درحالی‌که بینش خواستار موضع خلاف‌آمد است و فرهنگ و سنت آن را حفظ و منتقل می‌کند؛ انسان‌ها، گروه‌ها و جوامع بازیگر و در حال توسعه از سطح بینش بالایی برخوردارند و واقف‌اند که دانش را به‌راحتی می‌توان کسب کرد یا حتی خرید. امیدوارم این حکایت‌ها به ارتقاء سطح بینش خواننده کمک کند.

برای آشنایی خواننده ایرانی، زیست‌نامه کوتاهی از گردآورنده ارائه می‌کنم. خانم مارگارت سیلف اهل انگلستان و در سال ۱۹۴۵ متولد شده است. در دانشگاه‌های لندن و کیل در رشته زبان و ادبیات انگلیسی درس خوانده است. خود را ساکن «مناطق مرزی» می‌داند و منظورش این است که خود را شهروند فکری محل تقاطع فرهنگ‌ها، آیین‌ها و اعتقادات می‌داند. به زعم وی، در این مناطق است که کناکنش‌های فکری و فرهنگی تأثیر و تأثرهای متقابل و کارساز به جا می‌گذارند. در این مناطق است که میدان و امکان بروز خردورزی و حکمت فراخ، ممکن‌تر و فراوان‌تر می‌شود. خانم سیلف به‌عنوان یک نویسنده مستقل برای مطبوعات و دیگر رسانه‌های گروهی می‌نویسد و امیدوار است انسان‌ها را صرف‌نظر از سابقه قومی، دینی، و فرهنگی به هم نزدیک کند.

اندکی هم از خود بگویم، نه به قصد خودنمایی که برای مسئولیت‌پذیری، تا خواننده بداند که به تفنن قلم نمی‌زنم. اینکه جرئت نوشتن، ترجمه و انتخاب متن به خود می‌دهم این است که قدری دود چراغ فرهنگ خورده‌ام. در سال ۱۳۳۱ در ده خسیججان در اطراف اراک به دنیا آمدم و از هفت‌سالگی تاکنون، یعنی بیش از نیم سده است که خود را دانشور و افسر و نگهبان فرهنگ و تعلیم و تربیت می‌دانم و امیدوارم در حرفه شریف دانشوری بمانم. مهمترین درس این همه سال این نکته است که دریافته‌ام میزان دانسته‌هایم در مقایسه با اقیانوس معرفت آدمی قطره‌ای بیش نیست. سپهر رسمی مطالعاتم «امر سیاسی» و یا به تعبیر دقیق و زیبای موبد ساسانی حضرت تنسر در کتاب

۱. *داستان‌های بیدپای*. ترجمه محمد بن عبدالله‌النجاری. به‌تصحیح پرویز نائل خانلری و محمد روشن. تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱.